

۸۷/۱۰۲۰۴۷
۸۷/۱۰۲۶



دانشگاه شهید بهشتی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه با موضوع

مرموزات
در رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین با محوریت زیبایی
شناسی

استاد راهنما
دکتر سهراب علوی نیا

استاد مشاور
دکتر عبدالکریم رشیدیان

نگارش
مجید داودی بنی

کتابخانه مرکزی
دانشگاه شهید بهشتی

۲-۱ / ۸۰ / ۲۳۸۷

مرموزات

مذهب، اخلاق، زیبایی شناسی در رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین.

**The Mystical: Religion, Ethics and Aesthetics in Wittgenstein's
Tractatus Logico-Philosophicus**

پایان نامه کارشناسی ارشد. مجید داودی.

استاد راهنما. دکتر سهراب علوی نیا

استاد مشاور. دکتر عبدالکریم رشیدیان

دانشگاه شهید بهشتی.

گروه فلسفه. 1387

چکیده.

این پایان نامه در مورد مذهب و اخلاق و زیبایی شناسی در رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین است. ویتگنشتاین در آغاز رساله می گوید ارزش رساله در دو چیز نهفته است: "افکاری که در آن بیان شده اند"؛ و "این که معلوم می شود وقتی این مسائل حل شوند، چه نتیجه ناچیزی به دست می آید". منظور از مسائل، مسائلی است که در آثار فرگه و راسل و شوپنهاور به آن ها بر می خوریم. در پایان رساله ویتگنشتاین می گوید: "هر کس حرف هائی را که زدم فهمیده باشد، می فهمد آنچه گفتم بی معنا است". بسیاری از منتقدان آنچه ویتگنشتاین در رساله، در مورد اثر خود و هدف آن نوشته است را نادیده گرفته اند و در عوض در اثر او نظریه های معمول فلسفی را جستجو می کنند. مشهورترین این نظریه ها نظریه تصویر معنی است. بر اساس این نظریه گزاره ها تا جایی که امور واقع را بیان می کنند معنادار اند. هر چیز هنجاری و متافیزیکی بی معنا است. از نظر ویتگنشتاین تئوری های فلسفی می کوشند به پرسش هائی پاسخ دهند که اصلا پرسش نیستند. از سوی دیگر در گزاره 6.4 رساله و گزاره های بعدی، همین طور در آثار دیگری نظیر درس در باب اخلاق، درس ها و گفتارها در باب زیبایی شناسی، روانشناسی و باور مذهبی، فرهنگ و ارزش، دغدغه های اخلاقی مذهبی ویتگنشتاین آشکار می شوند. دغدغه هائی که یک دیدگاه خاص اخلاقی-مذهبی-زیبائی شناسانه را باز می نمایند. نتیجه کلی که از این دیدگاه حاصل می شود این است که ارزش اخلاقی یا معنای جهان درون جهان قرار ندارد. زندگی به شکل درست عبارت است از زندگی کردن در تفاهم و هماهنگی با جهان. کسی که به این شکل زندگی کند جهان را به شکل راز آمیز یا معجزه وار می بیند. مسئله زندگی پاسخ ندارد. پاسخ آن ناپدید شدن مساله است. صرف نظر از دغدغه های شخصی ویتگنشتاین در مورد این مسائل، او در سال 1929 در "درس در باب اخلاق" گفته است: "همه کسانی که خواسته اند در مورد اخلاق یا مذهب چیزی بنویسند، تلاش کرده اند از مرزهای زبان تخطی کنند" یعنی تلاش کرده اند چیز بی معنا بنویسند. چنین گفته هائی در آثار ویتگنشتاین این عقیده را تقویت می کند که ویتگنشتاین به حقایق راز آلودی عقیده داشته است که نمی توان آن ها را به شکل با معنا بیان کرد، اما این حقایق از اهمیت زیادی برخوردار اند. در عین حال نمی توان تعیین کرد این حقایق چه هستند. به علاوه، به نظر می رسد ارتباط بین ماهیت زبان و جهان در رساله منطقی-فلسفی، با جایگاه مرموزات در جهان و زندگی سازگار نیست. این ناسازگاری را می توان با مطالعه نقش پارادوکسیکال زبان در تعریف مرموزات و از خلال دوگانگی ارزش/امر واقع مورد بررسی قرار داد. در پایان پایان نامه رویکرد ویتگنشتاین به اخلاق، مذهب و زیبایی شناسی مورد تایید قرار می گیرد.

این پایان نامه را تقدیم می کنم به دکتر شیرزاد گلشاهی کریم

کار مردان روشنی و گرمی است... (مثنوی مولوی)

فهرست

- پیش گفتار 5
1. در آمد. بیان کلی مساله مرموزات در رساله منطقی-فلسفی..... 7
2. ساختار رساله فلسفی-منطقی (از دید هستی شناختی) 10
- نظریه دلالت فرگه و تئوری وصف نام های خاص برتراند راسل..... 12
- اتومیسم منطقی 18
- نظریه تصویری..... 20
- اصل تحقیق پذیری..... 25
3. مرموزات..... 31
- ویتگنشتاین و مذهب..... 35
- گرایش ضد عقلانی در مورد مذهب..... 36
- درسهایی در باب مذهب..... 46
- اخلاق..... 54
- زیبایی شناسی..... 62
- شوینهاور. بودیسم. عقل ستیزی و ویتگنشتاین..... 64
- زیبایی شناسی در رساله..... 74
4. معرفت شناسی. دوگانگی ارزش /امر واقع..... 96
- چرخش معرفتی..... 97
- طبیعت گرائی ونظریه پاتنام..... 104
5. پی آمد 114

پیشگفتار.

بسیار خوشوقتم که فرصتی پیش آمد که در مورد مساله ارتباط بین مرموزات و امور واقع کار کنم . فکر می کنم یکی از مهم ترین مسائل فلسفی این مساله باشد که ارزش ها و هنجارها از کجا می آیند؟ در دوره جدید، پس از تمایزی که دیوید هیوم، در رساله ای در باب طبیعت انسان بین آن چه هست و آن چه که باید باشد، قائل می شود (Hume, 511)، مساله ابعادی تازه می یابد و جنبه پارادوکسیکال قضیه خود را نشان می دهد. جنبه پارادوکسیکال قضیه این است که ارتباط منطقی بین آن چه هست و آن چه می بایست باشد وجود ندارد. این تم در فلسفه انقلابی به وجود می آورد و باعث می شود حیطه هایی مانند اخلاق، زیر و رو شوند، در نتیجه پرسش خیلی جدی مطرح شود که گزاره های ارزشی اعتبار خود را از کجا می آورند. به نظر می رسد، تقریر ویتگنشتاین در رساله منطقی فلسفی از این وضعیت پارادوکسیکال، دقیق ترین و عمیق ترین تقریر ممکن باشد .

در برخورد با این پارادوکس، ویتگنشتاین توانسته با ترانسندنتال قلمداد کردن ارزش ها (که آنها را مرموزات می خواند) و در پیش گرفتن یک رویکرد نا-شناختی نسبت به آن ها، اعتبار مطلق شان را حفظ کند و نقش آن ها را در زندگی برجسته نماید.

برای ورود به بحث ویتگنشتاین در این زمینه، پس از بیان صورت کلی موضوع، در فصل دوم به ترسیم ساختار معرفت از دید ویتگنشتاین در رساله پرداخته ام، به این ترتیب جایگاه مرموزات در هستی شناسی ویتگنشتاین روشن می شود. اما ترسیم ساختار معرفت در این بخش، تنها بهانه ای است برای این که نشان دهیم جایگاه هستی شناختی مرموزات (یعنی جایگاه مرموزات در جهان) چیست. بخش سوم به توصیف عقاید ویتگنشتاین در مورد مرموزات (تحت سه عنوان اصلی مذهب، اخلاق و زیبایی شناسی) اختصاص یافته است، برای این کار علاوه بر بررسی رساله منطقی-فلسفی، گاهی به فرهنگ

1. در آمد. بیان کلی مساله مرموزات در رساله منطقی-فلسفی

دوگانگی ارزش و امر واقع

از دیدگاه فلسفی ، میان آن چه هست و آن چه که می بایست باشد (قلمرو اخلاق و هنجارها) تفاوت عمده هست . نکته مناقشه انگیز این است که نمی توان از مطالعه آن چه هست ، درباره آن چه که می بایست باشد حکم کرد . گزاره هائی که به بیان آن چه هست می پردازند ، درباره امور واقع هستند. مثل این که مولکول آب از دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن تشکیل شده است. این گزاره ها عموماً ماهیتی تجربی دارند. گزاره هائی که به بیان آن چه می بایست باشد می پردازند گزاره های هنجاری هستند. مثل این که نباید آب را آلوده کرد . این گزاره ها ماهیتی ارزشی دارند.

برای این که منظورم را روشن تر برسانم ویژگی های این تقسیم بندی را بر می شمارم.

1. هیچ گزاره ای در عین حال مربوط به حیطه ارزش ها و امور واقع نیست.

2. هیچ ارتباط منطقی بین گزاره های ارزشی و گزاره های مربوط به امور واقع نیست .

3. گزاره های مربوط به امور واقع ، مستقل از داوری های ارزشی صادق یا کاذب هستند .

4. می توان امور واقع را اثبات نمود اما ارزش ها را نمی توان.

5. گزاره های ارزشی نه صادق اند نه کاذب.

از این تقسیم بندی و بررسی ویژگی های آن دو نتیجه به دست می آید . اول این که معیار واقعیت برای ما تجربه پذیری است، و امور واقعی ، اموری هستند که به شکل مستقل از ذهن روی میدهد . نتیجه دوم پیرو نتیجه اول این است که ارزش ها در امور واقع جهان ریشه ندارند . به این ترتیب ، مجبور می شویم ارزش ها را متعلق به قلمرو بی-نا-شناختی بدانیم. شناخت ارزش ها به طریق تجربی برای ما امکان ندارد. با این وصف اگر نخواهیم هنجار و ارزش را به کلی به دست فراموشی بسپاریم، یا آن ها را به کلی ، داوری های سوپژکتیو و شخصی بدانیم-نتیجه ای که به نسبی شدن ارزش ها می انجامد-، می بایست اعتبار ارزش ها را به ریشه داشتن آن ها در

و ارزش و درس در باب اخلاق و مذهب و روانشناسی و گاهی به یادداشت های ویتگنشتاین اشاره کرده ام .

در بخش چهارم ، با توجه به همه مباحثی که مطرح کرده ام ، یک بار دیگر خود دوگانگی ارزش ها و امور واقع را به لحاظ معرفتی مورد بررسی قرار داد ه ام و سعی کرده ام ببینم آیا رویکرد معرفت شناسانه دیگری به موضوع ممکن است یا نه . بخش پنجم به نتیجه گیری اختصاص یافته است. در این جا لازم می دانم از دکتر سهراب علوی نیا برای استفاده ای که از وقت و دانش ایشان کردم تشکر کنم. بسیاری از تم های اصلی این پایان نامه از اشاره های ایشان گرفته شده است.

مجید داودی، 1387

قلمروئی ماورائی تجربه^۱ منوط بدانیم. تعیین جایگاه ارزش ها از نظر انتولوژیک، یکی از مهم ترین دغدغه های ما، در نگارش این مطالب خواهد بود. در همین راستا، پرسش های اساسی دیگری نیز مطرح می شوند، مانند این که: معیار تمایز قائل شدن بین جهان خارج و ذهن چیست؟ چه چیزی تجربه های ما را از ذهن و هنجارهای آن مستقل می کند؟ آیا جدائی ارزشها از امور واقع به راستی به نسبی بودن آن ها نمی انجامد؟ البته این پرسش ها در چارچوب متن رساله منطقی- فلسفی ویتگنشتاین مورد بررسی قرار می گیرند و اشاراتی که در این مقدمه به ارتباط بین گزاره های مبتنی به امور واقع و گزاره های هنجاری شد ما را یک راست به سوی متن رساله منطقی- فلسفی می کشاند. به سوی اثر فیلسوفی که دغدغه فلسفی اش تبیین ارتباط بین حیطه های جهان و زبان و فکر است. دست آویز ویتگنشتاین برای تبیین این ارتباط، بررسی خود زبان است. به این ترتیب شکل پارادوکسیکال و بغرنج موضوع خود را از آغاز نشان میدهد. می بایست از مطالعه زبان و بررسی معیارهای معنا داری گزاره های زبانی، به حد گزاری موضوعاتی پرداخت که نمی توان از مطالعه ساختار زبان (یعنی ساختار زبان مبتنی بر امور واقع) در مورد آن ها نتیجه گیری کرد. بنابراین این گزاره های ارزشی به لحاظ معرفت شناختی دچار وضعیتی پیچیده می شوند. زیرا با توجه به آنچه گفته شد، نمی توان برای گزاره هایی که جایگاهی در ساختار تجربی عالم ندارند، پایگاهی معرفت شناختی پیدا کرد. و از آن جا که گزاره های زبان ما به ازای امور واقع اند (یعنی از تحلیل گزاره ها، به وضعیت موجودات در امور واقع پی می بریم)، این مساله، به حیطه هستی شناسی نیز تسری می یابد. و درست این جاست که نبوغ فلسفی ویتگنشتاین به کار می آید. بر اساس نظریات ویتگنشتاین در رساله منطقی- فلسفی، در چارچوب زبان می توان به تشریح گزاره های علوم طبیعی پرداخت، اما نمی توان در مورد ارزش ها و هنجارها سخن با معنا گفت. یعنی در محدوده زبان نمی توان گزاره های اخلاقی-زیبائی

^۱.transcendental

شناسانه (چنان که خواهیم دید از دید ویتگنشتاین اخلاق و زیبایی شناسی ماهیتی واحد دارند) معنا- دار ایراد کرد. ویتگنشتاین این موضوع را فراموش نمی کند. اما از سوی دیگر فقدان پایگاه معرفت شناختی برای ارزش ها اهمیت آن ها را در دید ویتگنشتاین نمی کاهشد. بنابراین ویتگنشتاین دست به تمهیدی می زند که پایگاه هنجارها را، صرف نظر از وضعیت معرفت شناختی آن ها و در حیطه ای نا- شناختی محکم کند. از این رو با تعیین مرزهای زبان، هنجارها را در حیطه ای خدشه ناپذیر، ماورای تجربه و مرموز قرار می دهد. به این ترتیب، ویتگنشتاین نه با توصیف ویژگی ها و صورت بندی گزاره های ارزشی، که با سکوت در مورد آن ها، حق مطلب را در مورد آن ها ادا می کند. هرچند نمی توان گزاره های اخلاقی-زیبائی شناسانه را در زبان بیان کرد، می توان اخلاق و زیبایی و مذهب و هر آنچه در حیطه مرموزات است را به واسطه شناخت مرزهای زبان، یا بهتر به واسطه رعایت گرامر زبان، نشان داد. نتایج چنین رویکردی، در تعیین جایگاه هستی شناختی مرموزات، غیر قابل پیش بینی خواهد بود.

با این مقدمه به سراغ متن رساله منطقی- فلسفی میرویم تا وضعیت معرفت شناختی حیطه هنجارها را دقیقاً ترسیم کنیم. آن گاه خواهیم توانست جوانب مختلف قضیه دوگانگی بین ارزش ها و امور واقع را بررسی کنیم.

2. ساختار رساله فلسفی-منطقی

رساله منطقی- فلسفی سال 1921 برای اولین بار به آلمانی و 1922 با ترجمه سی. کی اوگدن به انگلیسی انتشار یافت. نکات تاریخی را که در مورد نحوه نگارش و انتشار رساله به بحث ما مربوط می شود، پس از ترسیم ساختار کلی رساله مطرح می کنم. در رساله منطقی-فلسفی عدم استفاده ویتگنشتاین از مثال و مصداق برای توضیح نظریه هایش و رعایت ایجاز در نگارش رساله منطقی- فلسفی گاهی متن را تاریک کرده و گاهی باعث شده بعضی ایده ها، پارادوکسیکال به چشم بیایند. وجود همین شکاف ها در رساله است که تفسیرهای مختلف از رساله ممکن را می سازد. تفسیر هائی که در بستر تاریخی به شکل گیری یا تقویت نحله های مختلف فلسفی منجر شده اند. شکل رساله بسیار ساده و موجز است. رساله در مجموع از هفت بند تشکیل شده است. هفت بند به مسائل اصلی فلسفه، از دید ویتگنشتاین، می پردازند، که هر یک از بندها متناسب به طول و تفصیل پرداختن ویتگنشتاین به مطلب تبصره خورده اند. هفت گزاره اصلی عبارتند از:

1. جهان همه امور واقع است .
2. آن چیزی که تقرّر دارد، یعنی امر واقع، تحقق عینی حالتی از امور است .
3. تصویر منطقی واقعیت ها فکر است .
4. فکر گزارهء با معنا است .
5. گزاره ها توابع صدق گزاره های بنیادین اند.
(یک گزاره بنیادین تابع صدق خود است) .
6. صورت کلی تابع صدق است... $[N(\bar{K}), \bar{K}, \bar{P}]$. این صورت کلی گزاره است.
7. جائی که نمی توان سخن گفت باید سکوت کرد.

چنان که از محتوا و ترتیب گزاره های رساله بر می آید مسائل اصلی فلسفه از دید ویتگنشتاین عبارتند از مسائل مربوط به زبان، فکر، و جهان و ارتباط این سه با هم. برای فهم صحیح مسائل فلسفه و حل این مسائل، درک چگونگی بازنمایی جهان در زبان و فکر اهمیت می یابد. همچنین در این بین استفاده از منطق مطرح می شود، زیرا از نظر ویتگنشتاین ساختار جهان-فکر-زبان ساختاری منطقی است. درک صحیح این مسائل در نهایت به حذف فلسفه می انجامد زیرا ویتگنشتاین از جمله فلاسفه ای است که عقیده دارند "مسائل فلسفی حاصل سوء تفاهم در درک منطق زبان هستند". اما این موضوعی نیست که بخواهم این جا روی آن تمرکز کنم. می خواهم توجه را به نوع ارتباطی بین جهان، فکر و زبان برقرار است معطوف کنم. جهان به وسیله زبان، که متشکل از گزاره های معنا دار است در فکر بازنمایی می شود. از این رو جهان و فکر و گزاره، از ساختار منطقی یکسان برخوردارند. فکر و گزاره می توانند امور واقع را بازنمایی کنند. برتراند راسل مقدمه مفصلی به رساله منطقی-فلسفی نوشته که در آن هستی شناسی این رساله را متناسب با تئوری های اتمیسم منطقی تشریح می کند. (ویتگنشتاین 1961. مقدمه). البته این مقدمه مورد انتقاد ویتگنشتاین قرار گرفته و به حساب برداشت اشتباه راسل از متن گذاشته شده است، اما از آن جا که تلاش ویتگنشتاین برای ترسیم جایگاه معرفتی ارزش ها (به شیوه سلبی)، تلاشی است که از طریق ترسیم مرزهای زبان (تبیین ارتباط زبان با جهان واقع) صورت می گیرد لازم است این جا تلاش کنم اتمیسم منطقی راسل و ویتگنشتاین و به دنبال آن تئوری تصویری ویتگنشتاین را شرح بدهم. زیرا شرح این تئوری ها، هم انتولوژی ویتگنشتاین در رساله منطقی-فلسفی را برای ما روشن می کند، هم تئوری های زبانی او را، و باعث می شود بتوانیم تصویری روشن از دیدگاه ویتگنشتاین در مورد شناخت و راه های کسب آن داشته باشیم. پس از تشریح این مطالب به راحتی خواهیم توانست جایگاه انتولوژیک و اپیستمولوژیک ارزش ها در رساله منطقی-فلسفی را نسبت به زبان و واقعیت های تجربی بفهمیم.

نظریه دلالت فرگه و تئوری وصف های خاص برتراند راسل.

همان طور که گفتم، در این فصل تلاش می کنم جایگاه مرموزات را در حوزه معرفت شناسی و نظریه زبانی تبیین کنم. به این منظور بررسی اجمالی ارتباط بین مفاهیم موجود در زبان و ما به ازای آن ها در جهان امور واقع مفید به نظر می رسد. زیرا باید ارتباط بین جایگاه معرفت شناختی مرموزات، و جایگاه هستی آن ها را در یابیم. به این منظور به دو اثر کلاسیک فلسفی ارجاع می دهم. آثاری که در رساله **منطقی-فلسفی** ویتگنشتاین تاثیر گذار بوده اند.

اثر اول، مقاله ای است از فرگه با عنوان در باب مفهوم و مدلول (1892)². فرگه در این مقاله بین مفهوم و مدلول تمایز می گذارد. مفهوم و مدلول دو جنبه سمانتیک گزاره ها هستند. خواهیم دید که این تمایز، در تبیین چارچوب منطقی جایگاه مرموزات و ارتباط آن ها با امور واقع بسیار مهم است. نتیجه مهمی که از تبیین ارتباط مفهوم و مدلول حاصل می شود، این است که مفهوم یک عبارت می تواند مدلول آن را تعیین کند. اجازه دهید تفاوت معنا و مفهوم و ارتباط آن ها را با مثال توضیح دهم و آن را به بحث خودمان در باب ارتباط بین ارزش ها و امور واقع مربوط کنم. به دو گزاره زیر توجه کنید.

الف) فردوسی، فردوسی است.

ب) فردوسی، نویسنده شاهنامه است.

فردوسی و نویسنده شاهنامه، مفاهیمی هستند که به یک فرد خاص دلالت می کنند، فردی که در خراسان دفن شده است. از آن جا که این دو مفهوم یک مصداق واحد دارند، می توان بین آن دو ارتباط اینهمانی برقرار کرد. بنابراین:

² Uber Sinn und Bedetung

-مدلول، چیزی است که مفهوم به آن دلالت می کند. مانند نام فردوسی به فرد خاصی که سراینده کتاب شاهنامه بوده است دلالت می کند.

-مفهوم "معنای شناختی" یا نحوه بازنمایی مدلول است.

-یک مدلول واحد می تواند مفاهیم متعددی داشته باشد.

از مثال بالا روشن می شود که هنگامی که بفهمیم فردوسی، و سراینده شاهنامه به مدلول واحدی ارجاع می کنند، می توانیم بین آن ها رابطه این همانی برقرار کنیم و این ارتباط معتبر است، اما به مثال های زیر توجه کنید:

(ج) فریبرز می داند که فردوسی، فردوسی است.

(د) فریبرز می داند که فردوسی، سراینده شاهنامه است.

در این حالت ممکن است ارزش صدق گزاره های (د) و (ج) برابر نباشد. زیرا ممکن است فریبرز نداند فردوسی شاهنامه را سروده است.... در این حالت ارزش صدق گزاره های ج و د یکسان نخواهد بود. فرگه چنین مواردی را زمینه غیرمستقیم می نامد. خود فرگه معتقد است در گزاره ها یی که به یک فکر ارجاع دارند، مدلول به یک سپهر متفاوت، یعنی سپهر مفاهیم فکری ارجاع دارند. (این بحث، در زمینه تعیین جایگاه هستی شناختی ارزش ها نیز مطرح می شود، جایگاه هستی شناختی ارزش ها، اگر در سپهر امور واقع نباشد، در کجا قرار خواهد داشت؟)

عبارت فرگه در این باب خالی از ابهام نیست. قصد ندارم به بررسی انتقاداتی که از نظریه دلالت فرگه شده بپردازم و روی نقاط ضعف آن انگشت بگذارم، اما روشن است که در این نظریه در باب اسامی موضوعات ناموجود، یا گزاره های که مدلول شان فکر است، یک جور ابهام وجود دارد. این ابهام منطقی همان طور که گفتیم، دقیقا در مورد گزاره های بیان کننده ارزش ها نیز مصداق دارد. مثلا به این گزاره توجه کنید:

الف) فریبرز عقیده دارد اعدام کردن مجرمان کار خوبی است.

این گزاره، برای نشان دادن ارتباط بین ارزش ها و امور واقع، مثال مناسبی است. مفهوم این گزاره مشخص است. این گزاره حتی می تواند یک مدلول داشته باشد. به این معنا که اگر واقعا فردی به نام فریبرز وجود داشته باشد، و واقعا چنین اعتقادی داشته باشد، مفهوم این گزاره به مدلول آن ارجاع صحیحی خواهد داشت. اما بیرون از ذهن فریبرز، آیا می توانیم برای گزاره "می بایست مجرمان را اعدام کرد"، مدلول بیابیم؟ (روشن است هیچ اتفاقی در جهان امور واقع، به تائید این گزاره ارزشی کمکی نمیکند، حتی اگر در همه جای جهان هر روز هزاران نفر اعدام شوند).

اثر دومی که مایلیم در این جا درباره آن سخن بگوییم، مقاله برتراند راسل است با عنوان **در باب دلالت (1905)** (1). این اثر پل مهمی است که نظریه فرگه را به فلاسفه معاصر (از جمله ویتگنشتاین) مرتبط می کند. برتراند راسل به عنوان پایه گزار فلسفه تحلیلی، و به عنوان استاد ویتگنشتاین، در موضع گیری ویتگنشتاین در مورد مساله شناخت تاثیر داشته است. برای درک موضع گیری ویتگنشتاین در مورد زبان و معرفت کار را از بررسی تئوری های راسل آغاز می کنم، و نشان می دهم فلسفه اتمیسم منطقی چیست.

از نظر راسل، با تحلیل منطقی نحوه حرف زدندان می توانیم از بسیاری از اشتباهات فلسفی در امان بمانیم. از این رو شاید مهم ترین دستاورد راسل در فلسفه تحلیلی تئوری وصف های خاص است. دقیق ترین نحوه این بیان در **در باب دلالت** آمده است که به مبحث دلالت در عبارات توصیفی و اسم های خاص می پردازد. راسل در این مقاله سعی می کند نقش منطقی توصیفات (پیرامون یک اسم) را نشان دهد راسل در آغاز این مقاله می گوید ما می توانیم بین سه نحوه دلالت تمایز قائل شویم: "1. یک گزاره می تواند دلالت کند اما به چیز خاصی دلالت نداشته باشد، مانند شاه فعلی فرانسه، 2. یک عبارت می تواند به یک چیز خاص ارجاع داشته باشد، مانند پادشاه فعلی عربستان، که به یک مرد خاص دلالت می کند. 3. یک عبارت می توان به نحو مبهم دلالت داشته باشد، مانند یک مرد، که به نحو مبهم به انسان

مذکر ارجاع می کند." (Russell, 1905). چنان که خود راسل می گوید، یکی از اهدافی که باعث پرداخت نظریه توصیف نام های خاص شده است، اشکالی است که در نظریه فرگه، در مورد مفاهیمی که مدلول ندارند به چشم می خورد.^۳ در واقع برداشت من از نظریه راسل این است که اصلاً لازم نیست توصیفات به چیزی ارجاع داشته باشند. مجموعه توصیفات، می تواند موضوع گزاره ما را پدید آورد. از این رو این گزاره که "من فریبرز را ملاقات کردم" به این شکل در می آید که، شخصی به اسم فریبرز وجود دارد و من او را ملاقات کردم. (Ibid) $(\exists x) (Px \cdot Mfx)$

و گزاره ای مثل این که "نگارنده شاهنامه ایرانی بوده است" به این صورت در می آید که "دست کم یک نفر شاهنامه را نوشته است، حداکثر یک نفر شاهنامه را نوشته است، و آن یک نفر ایرانی بوده است." $(\exists x) \{ [Wx \cdot (y) (Wy \supset y=x)] \cdot Sx \}$. بنابراین یک چیز عبارت است از مجموعه صفت هایش. در مورد چیزهایی که وجود ندارند مانند گزاره "کوه طلا وجود ندارد". به این حالت در می آید که "این چنین نیست که چیزی وجود داشته باشد و آن چیز هم کوه باشد هم طلائی". بنابراین حتی اگر واقعا شخصی به نام پادشاه فعلی فرانسه وجود نداشته باشد، ما باز می توانیم مفهوم گزاره "پادشاه فعلی فرانسه طاس است" را بفهمیم. حال مثال خود، درباره گزاره های بیان کننده امور ارزشی را با این معیار مورد بررسی قرار می دهیم.

الف) فریبرز فکر می کند اعدام کردن مجرمان کار خوبی است.

ب) باید مجرمان را اعدام کرد.

تا آن جا که به نظریه وصف های خاص مربوط می شود، هر دو گزاره الف و ب مفهوم دارند^۴، (به تقسیم بندی راسل از انواع دلالت دقت کنید)، اما پرسش اصلی، که هنگام تبیین پایگاه معرفت شناختی

^۳..وقتی این دیدگاه را می پذیریم که عبارتی که در آن دلالت صورت می گیرد، معنای را اظهار می کند و دلالتی را نشان می دهد، یکی از اولین مشکلاتی که با آن روبرو می شویم به مواردی بر می گردد که در آن ها دلالت وجود ندارد. (Russell, 1905, pp479)

^۴. در واقع به نظر می رسد نظریه توصیف نام های خاص، با هر تاثیری که در رساله منطقی-فلسفی وینگشتاین داشته است، حق مطلب را در مورد ارتباط مفاهیم زبانی و واقعیت های اتمی به شکل کامل ادا نمی کند. نقدی که ساول کریپکه در کتاب نام گذاری و ضرورت (1980) به نظریه توصیفی راسل وارد می کند، شاهدهی بر همین مدعا است

ارزش ها با آن روبرو می شویم این است که گزاره های مانند گزاره ب اعتبار خود را از کجا می آورند. روشن است که می توان ارزش صدق گزاره الف را، از بررسی واقعیت های جهان تعیین کرد. یعنی "اگر فردی به اسم فریبرز وجود داشته باشد، و این شخص چنین اعتقادی داشته باشد" گزاره الف صادق است. اما راهی برای بررسی صدق گزاره ب وجود ندارد. در واقع نمی توان ارتباط روشنی بین مفهوم این گزاره و امور واقع جهان ترسیم کرد. به عقیده من روشن است برای تعیین اعتبار ارزش ها، باید ارتباط بین مفهوم ذهنی ارزش ها و پایگاه ارزش ها در جهان امور واقع را بررسی کنیم. یعنی باید ارتباط بین مفاهیم موجود در فکر، و واقعیت های جهان را روشن کنیم. در غیر این صورت با این وضعیت ناخوشایند مواجه می شویم که همه ارزش ها را اموری سوبژکتیو قلمداد کنیم. این همان جنبه ای است که در رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین درباره ارتباط بین زبان و جهان مطرح می شود:

تصویر منطقی واقعیت ها، فکر است (رساله بند 3)

این جنبه با نظریه اتومیسم منطقی، ارتباط تنگاتنگ دارد. (هر چند خود ویتگنشتاین از اصطلاح اتومیسم منطقی استفاده نمی کند).

اتومیسم منطقی .

اتومیسم منطقی به لحاظ متدولوژیک ناظر به به کار بردن روش تحلیلی در فلسفه است . روشی که با به کاربردن آن فیلسوف تلاش می کند برای مجموعه ای از باورها یا یک تئوری علمی به گزاره های زیر بنایی دست پیدا کند که بقیه باورها بر اساس آن ها تعریف شوند.

به لحاظ متافیزیکی، اتومیسم منطقی دیدگاهی است که در آن جهان از مجموعه ای از موجودات تشکیل شده است که امر واقع نامیده می شوند . بر اساس نظریه اتومیسم منطقی آن دسته از امور واقع که مرکب اند ، از واقعیت های ساده تشکیل شده اند. این موجودات ساده تر امر واقعی نامیده می شوند. نظریه پردازی مبتنی بر اتومیسم منطقی به جایی رسید که ایده تحقق بخشیدن به یک زبان ایده آل که کاملاً قابل تحلیل باشد را به وجود آورد . به قول راسل ، "با فرض داشتن همه گزاره های اتمی صادق ، هر گزاره صادق دیگری را می توان با روش های منطقی به شکل تئوریک استنتاج کرد" (راسل، 1986، ص 234) در واقع این زبان ایده آل برای ما یک زبان ورنما⁵ خواهد بود که امکان شناختن واقعیت های جهان را برای ما فراهم می آورد و این واقعیت های جهان همان اتم ها هستند به این ترتیب ارتباط بین گزاره ها (زبان) با جهان خارج (امور واقع) در اتومیسم منطقی به شکلی است که زبان بتواند دقیق ترین توصیف از جهان خارج را ارائه کند. یا بهتر است بگوئیم در اتومیسم منطقی گزاره های صادق با امور واقع یکی هستند یا وحدت دارند. (Russell, Ibid).⁶

ارتباط بین گزاره های زبان و امور واقع بر اساس اتومیسم منطقی ، همان ارتباطی است که ویتگنشتاین در رساله منطقی-فلسفی بین موجودات جهان و فکر و زبان قائل می شود. این برداشت در رساله ویتگنشتاین در بند 1 و 2 نمود می یابد:

⁵ Transparent

⁶ البته تئوری راسل در مورد اتومیسم منطقی و توصیف که ارتباط امور واقع و گزاره ها را تبیین میکنند آن طور که من توصیف کردم ساده انگارانه نیست. او به خوبی به شکاف ها و نقاط ضعف این تئوری آگاه است و در درس گفتارهایش در باب اتومیسم منطقی ، بیان می کند که در باره ماهیت دسته خاصی از امور واقع موسوم به امور واقع کلی ، که در زبان ضامن صدق گزاره ها هستند، اطمینان ندارد (راسل، همان، ص 237)

1. جهان همه امور واقع است .

2. آن چیزی که تقرر دارد، یعنی امر واقع، تحقق عینی حالتی از امور است .

حال از کجا بدانیم این اتم ها اصلا قابل شناختند . از کجا می توانیم بفهمیم دانش ما از امور واقع ، و توصیفی که از آن ها می دهیم توصیفی مبنی بر واقعیت است و ارتباطی که بین آن ها و زبان ایجاد می کنیم ، ارتباطی صادق است ؟ این پرسش ، پرسشی است که می تواند بنیان همه نظریه های معرفت شناسی انطباق گرایانه را به لرزه بیفکند. شاید بتوان این پرسش را پرسشی اپیستمولوژیک به شمار آورد که مشروعیت دو گانگی بین امر واقع و ارزش به آن متکی است . این مشروعیت هنگامی به لرزه می افتد که تصور کنیم به فرض عدم امکان دستیابی ما به امور واقع به طور مستقیم، (یعنی با فرض این که نتوانیم انطباق بین گزاره های بنیادین و واقعیت های اتمی را تایید کنیم) تفاوتی میان استفاده توصیفی از زبان و استفاده هنجاری از آن باقی نمی ماند. در بخش آخر ، با دقت بیش تر به بررسی این مساله خواهیم پرداخت.

بنابراین پرسش اصلی این است که آیا نهایتا ماهیت اتم های منطقی کاملا قابل شناختن است ؟ بر اساس "اصل آشنائی"⁷ که خود راسل آن را در معرفت شناسی پایه گذاری کرده است برای دانستن معنای یک گزاره می بایست معنای هر سمبول ساده ای که در آن به کار رفته را بدانیم. این سمبول ها ، در جهان ما به ازاء دارند. از جمله عناصر تشکیل دهنده جهان خارج که می توان بی واسطه با آن ها آشنا شد ، مهم ترین عناصر، داده حسی ؛ و وجود "خود" هستند .

به نظر می رسد از نظر راسل این ها ساده ترین عناصر تشکیل دهنده جهان-شناخت باشند .

اتم های شناخت بیش از آن که به لحاظ تجربی مورد تاکید قرار گیرند به لحاظ منطقی مورد تاکید قرار می گیرند و به نظر می آید برای راسل این اتم های منطقی در مرزهای شناخت قرار داشته

⁷ . principle of acquaintance

باشند. (Russell, 1986) به این ترتیب اتومیسیم منطقی راسل تعدیل می شود. در واقع راسل به این نتیجه می رسد که حتی اگر نتوان در نهایت چیز کاملاً ساده ای یافت ، باز می توان در مرز های شناخت مجموعه ای از گزاره ها را "اتمى" انگاشت ، گرچه ممکن است امور واقعی که به آن ها منطبق می شوند اتم های جهان تجربی (به آن معنی که در شیمی و فیزیک از اتم سخن می گوئیم) نباشند. این مبنای اپیستمولوژیک دو گانگی ارزش/امر واقع است. تأیید این مبنا مصادف است با مشروعیت بخشیدن به کارکرد مشخص زبان علمی. در واقع یک نظریه زبانی مبتنی بر دلالت (اتم های زبان یعنی واژگان ، با اتم های واقعیت انطباق داشته ، با آن ها تناظر یک به یک دارند) مکمل تئوری منطقی- معرفت شناختی است که دو گانگی ارزش/امر واقع در آن معنا می یابد.